

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در فرمایش صاحب جواهر^۱ است، حال در همین بحث صاحب جواهر مواجه شده با یک عبارتی و دو تا تعبیر در کلمات فقها. یک تعبیر این است که در این مسئله کسی یک نمازی مرآت عدیده از او فوت شده و نمی‌داند چند مرتبه فوت شده، کثیری از فقها می‌گویند قضا کنند تا اینکه ظن غالب پیدا کند به اینکه قضا انجام شده است. عبارت دیگر عبارت مرحوم محقق در شرایع بود که باید اینقدر قضا کند که علم به خروج از ما فی الذمه پیدا کند. اینجا یکی بحث وحید بهبهانی و صاحب مفتاح الکرامه بود که عرض کردیم، ولی آنچه مهم‌تر است این راهی است که صاحب جواهر طی می‌کند و نتیجه‌ای که ایشان می‌خواهد داشته باشد.

دیدگاه صاحب جواهر^۱

صاحب جواهر اول فرمود: کلمه علم را در عبارت شرایع باید حمل بر ظن کنیم، مراد از علم ظن است کما اینکه صاحب مدارک هم همین کار را کرده. دوم اینکه این غلبة الظن در کلمات دیگران را باید حمل بر علم عرفی کنیم که ما عرض کردیم مرادش از علم عرفی همان اطمینان است، نباید حمل بر علم عقلی فلسفی که احتمال خلاف در آن راه ندارد کرد، علم صد در صد قطعی مراد نیست، غلبة الظن یعنی همان علم عرفی که همان اطمینان است.

ایشان همچنین فرمود: می‌شود کثیری از عبارات اصحاب را بر همین غلبة الظن و بر همین علم عرفی حمل کرد. برای این مطلب مجموعاً چهار مؤید آورد که غلبة الظن یعنی الظن الغالب، این اعم از اطمینان و عدم اطمینان است، ظن غالب 80 درصد را هم می‌گیرد ولی ایشان می‌گویند ظن غالب آن مرتبه بالاست که همان اطمینان است و علم عرفی است. شیخ طوسی، قدما، عده زیادی گفته‌اند «إلى أن يغلب الظن»؛ یعنی ظن غالب، 75 و 80 درصد هم ظن غالب می‌شود، ولی می‌گویند نه ظن غالب خاص که همان اطمینان و علم عرفی است. چهار مؤید ایشان عبارتند از:

1. یکی از عبارت علامه در تذکره، از آن تعلیلی که علامه می‌آورد می‌فرماید: علامه غلبة الظن را معلل کرد به اینکه چون ذمه به فائت مشغول است و برائت قطعی حاصل نمی‌شود مگر به غلبة الظن، برائت قطعی می‌گوید. می‌گوئیم چرا غلبة الظن؟ می‌گوید چون برائت قطعی حاصل نمی‌شود مگر به غلبة الظن، کدام غلبة الظن موجب برائت قطعی است و کدام فعلی موجب برائت قطعی است؟ در جایی که اینقدر انسان قضا کند تا اطمینان پیدا کند به آن قضا که بر ذمه‌اش آمده.

2. مؤید دوم همین تعلیل در عبارت ذکری است که تکرار نمی‌کنم.

3. مؤید سوم می‌فرماید اگر بگوئیم این آقایان مرادشان از غلبة الظن اصل الظن است (که همان 70 درصد را هم شامل می‌شود و شاید 60 درصد را هم شامل می‌شود)، بنا بر این مطلب تقیید به عدم تمکن از علم یا عسر و حرج باید بشود، یعنی بگوئیم اگر اینها مرادشان اصل الظن است یک قیدی باید بیاوریم، این قید از کجا می‌آید؟ بالضرورة الفقهیة، در فقه ما یک امر

روشنی است که هر جا تحصیل علم ممکن باشد اول باید برویم سراغ تحصیل علم، اگر نشد برویم سراغ ظن، و حیث اینکه در ظاهر عبارات چنین قیدی وجود ندارد، پس این ظن را حمل بر حدّ وسط بین مطلق ظن و علم یقینی کنیم و آن حدّ وسط علم اطمینانی و عرفی است. پس وقتی می‌گویند علم عرفی یعنی اطمینان، ما در عرف یک علم نداریم و یک اطمینان! یک علم فلسفی یقینی صد در صد داریم و بعد می‌رسیم به اطمینان، اطمینان یعنی ده درصد احتمال خلاف هم می‌دهیم، می‌گوئیم 90 درصد اینطور است، عرف به این اطمینان می‌گوید علم، علم عرفی همان اطمینان است.

پس تا اینجا ایشان می‌فرمایند ما باید کلام فقها را حمل بر اطمینان کنیم، بگوئیم کسی که نمی‌داند باید اینقدر قضا کند که علم عرفی پیدا کند به اینکه آن مقداری که بر ذمه‌اش بوده انجام داد.

صاحب جواهر¹ گاهی اوقات یک مطلبی را می‌گوید و بعد یک پرانتز بزرگ باز می‌کند، بعد از این پرانتز دو مرتبه مطلب را دنبال می‌کند. می‌فرمایند این مسئله که بگوئیم ظن در جایی که مقید به عدم تمکن از علم باشد «لا اشارة فی کلامهم إلیه»، وقتی ما کلمات فقها را می‌بینیم به این مطلب اشاره‌ای نشده، یعنی نه در این بحث و نه در جای دیگر. در اینجا هیچ فقیهی نیامده بگوید این ظن اگر حاصل کرد در فرض عدم تمکن از علم است.

لذا شاهدش این است که می‌فرماید: بعضی از مشایخ ما گفته‌اند اکتفای به ظن می‌شود ولو تمکن از علم باشد و آن بعض مشایخ ما که شاید کاشف الغطاء باشد که از استادشان مرحوم طباطبائی همین را نقل کرده که آن هم همین را قائل است و می‌فرماید مرحوم طباطبائی تمسک کرده یا آن استاد ما تمسک کرده «بما أطبقوا علیه من هذا الاطلاق»، بر این اطلاق اجماع وجود دارد؛ یعنی اینکه در چنین موردی مظنه کافی است ولو تمکن از علم دارد اما لازم نیست، همین مقدار که ظن به امتثال پیدا کرد کافی است، یک تمسک کردند به اجماع بر اطلاق و یک استظهار کردند از کلمات بعضی از متأخر المتأخرین که مماثل با اینها بودند.

به بیان دیگر، در پرانتز این مطلب هست که کلمه ظن را بگوئیم اگر کسی بخواهد به عدم تمکن از علم مقید کند، کما اینکه وحید بهبهانی مقید کرد و گفت ما یک تعبیر ظن داریم در کلمات فقها که باید مقید کنیم به عدم تمکن از علم، ایشان می‌فرماید اولاً شاهدی در کلماتشان نیست، مؤیدش هم این است که استاد ما به تبع استادش گفته مظنه کافی است ولو تمکن از علم داشته باشد. بعد می‌فرماید اگر خود ما پیرسید اکتفای به ظن در فرض تمکن از علم اشکال دارد. چرا؟ «بمخالفة القواعد»، با قواعد سازگاری ندارد، با تصریح بعضی از اصحاب کالشهیدین سازگاری ندارد، غیر شهیدین گفته‌اند اگر فقیهی بخواهد بگوید ظن کافی است «حتى مع فرض التمكن من العلم، لا دليل عليه»، دلیل بر این مطلب ندارد.

بعد می‌فرماید: ما در روایاتی که در این باب وارد شده روایتی که از آن استفاده کنیم مطلق الظن برای این قضا کافی است نداریم، «إلا صحیحه عبدالله بن سنان». من مناسب می‌دانم عبارت جواهر را بخوانیم و بعداً در دسته‌بندی استدلال در اقوال به اینها هم اشاره می‌کنیم. می‌فرماید از صحیحه عبدالله بن سنان استفاده کرده‌اند که ظن کافی است، اگر کسی نمازهایی از او فوت شد همین مقدار که ظن به انجام و امتثال پیدا کرد؛ یعنی اینقدر نماز قضا خواند تا ظن به امتثال پیدا کرد، این روایت دارد که به منزله علم به امتثال است.

صحیحه عبدالله بن سنان

وَقَدْ تَقَدَّمَ حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ⁷ أَخْبَرَنِي عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةِ النَّوَافِلِ مَا لَا يَدْرِي مَا هُوَ مِنْ كَثَرَتِهَا كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ فَلْيُصَلِّ حَتَّى لَا يَدْرِيَ كَمْ صَلَّى مِنْ كَثَرَتِهَا فَيَكُونَ قَدْ قَضَى بِقَدْرِ عِلْمِهِ مِنْ ذَلِكَ. [1]

از جاهایی که ما قبلاً هم خواندیم مسئله قضا در آن مستحب است نوافل است. راوی عرض می‌کند: شخصی اینقدر نافلة از او فوت شده که نمی‌داند چقدر است، حالا می‌خواهد قضا کند، چکار کند؟ حضرت فرمود: اینقدر نماز بخواند تا تعدادش از دستش

برود، «فیکون قد قضی بقدر علمه من ذلک»، این را حمل بر این کردند که این مقداری که می‌خواند به منزله آن معلوم است. در نتیجه این مقداری که انجام داده موجب ظن به امتثال است و با این بیان، ممکن است کسی بگوید این بیان را قبول نداریم، ولی آنهایی که به این روایت استدلال کرده‌اند بیانشان این است که اینقدر قضا کند که ظن به این پیدا کند و بعد می‌فرماید «فیکون قد قضی» یعنی «تعبداً بمنزلة و بقدر ما علمه من ذلک».

اشکالات صاحب جواهر در استدلال به روایت

صاحب جواهر می‌گوید: از این روایت عده‌ای خواستند استفاده کنند که مظنه کافی است، می‌فرماید:

اشکال اول

اولاً این روایت در نوافل است و بحث ما در قضای در فرائض است و شاید در باب فرائض مسئله اشدّ از نوافل است. آیا شارع یک تسهیلی یعنی اکتفای به ظن را در نوافل اگر اجازه داده به این معناست که اکتفای به ظن را در فرائض هم اجازه داده؟ نه. بعد یک استدراکی می‌کند می‌فرماید بله، اگر ما گفتیم مقتضای قاعده این است که در چنین مواردی از راه اقل و اکثر وارد شویم و بگوئیم اقل یقینی است و اکثر مشکوک است و نسبت به اکثر برائت جاری کنیم و بگوئیم روایت می‌گوید آن مقداری که اقل است که می‌آورد، نسبت به اکثر هم تا مقداری که ظن پیدا کردی باید بیاوری، آن وقت ما از این حکم وارد در نافله به طریق اولی در فریضه استفاده می‌کنیم.

«لو كنّا نقول اقتضاء القاعده الاقتصار فی مثل صور المفروضة علی ما تیقّن فوات الخاصة أمكن حیثینذ استفاده وجوب الزائد بر من ذلک حتی یصل إلی الظن من حکم النافلة بطریق الاولی»، ما در اینجا نمی‌خواهیم تعلیقه بزنیم، چون می‌خواهیم بیان کنم کلام صاحب جواهر را، نمی‌شود باز اولویت را استفاده کرد ولو با این استدراکی که ایشان کرده است.

صاحب جواهر همه این عبارات فقها و علما و این ادله‌ای که می‌آورد می‌خواهد بفرماید اینجا از مواردی است که فقط باید قاعده اشتغال یقینی و برائت یقینی را بیاوریم، از مواردی نیست که بگوئیم هذا هو الاقل، در اکثرش ما برائت جاری کنیم، می‌خواهد این را بگوید و نتیجه نهایی‌اش این است منتهی در این عبارت می‌خواهد اولویت رادرست کند که به نظر ما اولویت درست نمی‌شود.

ایشان باز می‌فرماید: «مع أنه منعه فی المدارک أيضاً»؛ صاحب مدارک حتی اکتفای به ظن در خود نافله را (یعنی اینکه در نافله هم اکتفای به ظن بشود) منع کرده و بعد می‌شود «و إن كان فی منعه نظر»، در منع صاحب مدارک می‌گوید «نظراً خصوصاً بعد اشتمال الجواب علی ما هو کتعبیر العام لذلک و الفریضة»؛ در این روایت ابن سنان یک مشتمل بر تعلیل است می‌گوید «فیکون قد قضی بقدر ما علمه»، بعد این تعلیل هم شامل نافله می‌شود و هم شامل فریضه می‌شود؛ یعنی چون در روایت هر دو را آورده هم شامل نافله و هم شامل فریضه می‌شود، روی این حساب «مع أنه منعه» به آن اولویت هم می‌توانیم ضمیر را برگردانیم، صاحب مدارک اولویت را منع کرده، ایشان می‌فرماید نه، جایی برای منع نیست برای اینکه تعلیلی که در روایت آمده عام است.

اشکال دوم

ثانیاً، «و وارد فی من لا یتمکن من العلم»، اشکال اول این بود که مورد روایت نافله است و ربطی به فرائض ندارد، یعنی اگر یک فقیهی خواست به صحیح ابن سنان بر اکتفای به ظن در قضای نمازهایی که تعدادش را آدم یادش نیست بخواند اشکال اول این است که این در حکم نوافل است. اشکال دوم این است که این روایت در جایی است که ممکن نیست، یک کسی نمازهای فراوانی از نوافلش قضا شده، الآن به ما بگویند شما از بدو تکلیف چقدر نماز نافله‌تان فوت شده؟ اینقدر زیاد است که آدم نمی‌داند، ولی از آن طرف می‌گویند می‌توانید علم پیدا کنید؟ تمکن از علم نداریم، طبعش جایی است که «لا یتمکن من العلم» و اشکال ما در اکتفای به ظن در جایی است که تمکن من العلم اما اینجا لا یتمکن من العلم است.

اشکال سوم

«و لا دلالة فيه على الاكتفاء بالظن»، کجای روایت داریم که ظن کافی است؟ تا اینجا گفتیم «فلیصل حتی لا یدری کم صلی من کثرتها» را حمل بر ظن کنیم، قسمت بعد تعلیل است و می‌گوید این مقدار ظن بمنزلة العلم است، صاحب جواهر می‌گوید کجای این روایت دلالت بر اکتفای به ظن دارد؟

پس سه اشکال صاحب جواهر به صحیحہ عبدالله بن سنان بر این موضوع کرده و بعد می‌فرماید اگر دنبال این هستید که یک روایتی پیدا کنید که اکتفای به ظن در آن باشد اولی این است که به خبر مرازم تمسک کنید که در همان باب حدیث 1 است.

روایت مُرازم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمٍ قَالَ سَأَلَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنْ عَلَيَّ نَوَافِلٌ كَثِيرَةٌ فَكَيْفَ أَصْنَعُ فَقَالَ أَقْضِهَا فَقَالَ لَهُ إِنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَقْضِهَا قُلْتُ لَا أَحْصِيهَا قَالَ تَوَخَّ الْحَدِيثَ [2]

اسماعیل بن جابر می‌گوید از امام صادق 7 درباره نوافلی که فوت شده و نمی‌تواند بشمرده که چقدر است؟ یک سال است، ده سال است سؤال می‌کند؟ حضرت می‌فرماید: «تَوَخَّ»، توخی کن، یعنی یک مقداری تلاش کن و هر مقداری که به گمانت رسید انجام بده.

اشکال چهارم بر صحیحہ عبدالله بن سنان

صاحب جواهر فرمود آن صحیحہ عبدالله بن سنان چند اشکال دارد، دو مرتبه برمی‌گردد به یک اشکال چهارم بر صحیحہ ابن سنان: «معارض بقوى على بن جعفر المروى عن قرب الاسناد عن أخيه موسى عليه السلام»، می‌فرماید این صحیح ابن سنان با این روایت هم معارض است: «سألته عن الرجل ينسى ما عليه من النافلة و هو يريد أن يقضى، كيف يقضى؟»؛ یک کسی نمی‌داند چقدر نافله‌اش فوت شده و حالا می‌خواهد قضا کند، امام 7 می‌فرماید: «يقضى حتى يرى أنه قد زاد على ما عليه و أتم» [3]؛ اینقدر قضا کند که علم پیدا کند که زائد بر آنکه فوت شده انجام داده است.

صاحب جواهر می‌فرماید: «الذى دعوى مولوية الفريضة منه بذلك اوضح»؛ اگر اینجا ادعای اولویت کنید که فريضه از نافله اولویت دارد اوضح است، می‌گوئیم در نافله باید اینقدر قضا کند که «زاد على ما عليه»، در فريضه به طریق اولی.

اینجا تازه پرانتز صاحب جواهر تمام می‌شود. یک صفحه‌ی قبل فرمود «و هو»، پرانتز را شرع کرد، یعنی ما بخواهیم تقیید کنیم ظن در عبارات فقها را به عدم تمکن از علم، در پرانتز آمد این مسائل را مطرح کرد که البته یک عده‌ای گفتند اکتفای به ظن ولو تمکن هم باشد دلیلشان ابن سنان است و اشکالاتش چیست، همه اینها را بیان می‌کند. بعد می‌فرماید: «يؤدى»، این يؤدى خبر «هو» است، «يؤدى إلى»، می‌فرماید چند اشکال دارد، از اینجا به بعد تقریباً اشکالات کلام وحید بهبهانی را می‌گویند و هنرمایی اصلی صاحب جواهر در این قسمت عبارت است.

اشکالات صاحب جواهر بر آقاوحید بهبهانی 1

کسی مثل وحید بهبهانی گفته ما این ظن را مقید می‌کنیم به عدم تمکن از علم.

اشکال اول

اشکال اول این‌که حمل عبارات فقها بر این قید حمل بر فرد نادر است؛ زیرا در بسیاری از این موارد تمکن از علم وجود دارد، عسر و حرج نیست، اگر بخواهیم این را حمل کنیم بر جایی که تمکن از علم نیست، «إلى حمل عبارات الاصحاب على الفرد النادر»، چرا؟ «ضرورة غلبة معرفته عدداً يقطع بدخول الواجب فيه يتمكن بالفعل»؛ وجوب یک عددی را انجام بدهد که یقین دارد واجب در ضمن او هست «من غير عسر، ولو فى الازمان المتداولة، لكثرة دورانه بين الاعداد الحاضرة كالعشر و العشرين خصوصاً بعد ايجاب القضاء عليه إلى غلبة الظن بالوفاء فإن مرتبة العلم بعدها تحصل بأقل قليل»؛ از ظن غالب بخواهد به علم

برسد یک مقدار فاصله دارد مشکلی ندارد.

پس اگر در ما نحن فيه در واجبات بخواهیم ظن را مقید کنیم به عدم تمکن، این حمل عبارات بر فرد نادر است.

اشکال دوم

ایشان می‌فرماید: «على أن عادة الاصحاب اطلاق الحكم المقيد بعدم التمكن أو العسر أو الحرج اتكالا على ما علم من العقل و النقل من سقوط التكليف عندهما»؛ وقتی ما به عادت اصحاب مراجعه کنیم، اصحاب در جایی که یک حکمی که وقتی به عقل مراجعه کنیم، به نقل مراجعه می‌کنیم، عقل و نقل می‌گویند در این فرض تکلیف ساقط است، این حکم را مطلق می‌گذارند، در عبارات فقها نماز واجب است تجب الصلاة، اگر واقعاً کسی تمکن از صلاة نداشته باشد یا عسر و حرج برایش باشد قیدی نمی‌آورند، چرا؟ «اتكالا عن العقل و النقل»، عقل و نقل در جاهای دیگر می‌گویند اگر تمکن نبود تکلیف نیست، اگر عسر و حرج باشد تکلیف نیست. روش اصحاب آن است که در چنین مواردی حکم را مطلق می‌گذارند.

اما «لا الاطلاق الموافق لمقتضاها»؛ اگر یک اطلاقی موافق مقتضای عقل و نقل باشد، بیايند مطلق بگذارند «مع ارادتهم خروج صورة التمكن التي لا عسر و لا حرج فيها»، بگوید آن صورتی که تمکن دارد و عسر و حرج نیست را خارج کنند. در ما نحن فيه کار وحید بهبهانی به این نتیجه منتهی شد که وقتی می‌گوید عبارات فقها مطلق است اما مقید است به عدم تمکن از علم، می‌فرماید این بر خلاف روش اصحاب است.

اشکال صاحب جواهر این است که جایی که اطلاقی موافق با عقل است، عقل می‌گوید تا مقداری که برائت یقینیه حاصل می‌شود باید بیاورد، عقل می‌گوید اشتغال یقینی برائت یقینیه می‌خواهد، وقتی عقل چنین حرفی را می‌زند بعد بگوئیم اطلاق این را مقید کنیم به عدم تمکن و بعد بگوئیم مرادشان این است که در جایی که تمکن از علم دارد از این عبارت خارج است و باید برویم سراغ علم. وحید بهبهانی می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که این اطلاق مقید به این قید عدم تمکن است، دو: جایی که کسی تمکن از علم دارد فقها می‌خواهند بگویند برود سراغ علم.

صاحب جواهر که مأنوس است و انس فراوانی با عبارات فقها دارد می‌گوید این بر خلاف دأب و روش فقهاست، دأب فقها این است که آن اطلاقی که موافق با عقل و نقل است نمی‌آیند آن را بیاورند و بعد یک مورد از آن خارج کنند، در قبل از این عبارت فرمود: «على أن عادة الاصحاب» کجا می‌آیند حکم را مطلق می‌آورند؟ در جایی که اتکال کنند بر عقل و نقل در مخالف آن حکم؛ یعنی بگویند اگر عقل یا نقل گفت عسر و حرجی شد، مخالف با این حکم باشد، اما در ما نحن فيه اطلاق موافق با عقل است، بعد که عقل می‌گوید اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد، شما چطور عبارات را حمل می‌کنید بر صورت عدم تمکن و بعد هم می‌گوئید پس صورتی که تمکن از علم دارد از فرض عبارات خارج است. لذا کار وحید بهبهانی با دأب و روش فقها سازگاری ندارد و بعد یک مطلب بالاتری هم دارد.

یک عبارتی در کلمات فقها آمده که مطلق است، «الاكتفاء بالظن»، هنوز آن بحث حمل بر غلبة الظن و کار صاحب جواهر را کنار می‌گذاریم، یک عبارت آمده الاكتفاء بالظن که مطلق است، به دست وحید بهبهانی رسیده و فرموده مراد اینها در فرض عدم تمکن از علم است. صاحب جواهر می‌گوید این با روش فقها سازگاری ندارد، در چنین مواردی که اطلاق موافق با حکم عقل است نمی‌توانیم بگوئیم فقها بیايند یک عبارت را مطلق بیاورند، عبارتی که با حکم عقل هم سازگاری دارد و بعد بگویند آن موردی که تمکن وجود دارد از آن خارج می‌شود، بلکه عکس این قضیه است.

در جایی که اطلاق مخالف با حکم عقل است و عقل حکم به سقوط تکلیف می‌کند مقید می‌شود؛ یعنی در تمام مواردی یک اطلاق مخالف با حکم عقل است، عقل تقیید می‌زند، آنجا کلام شما وحید بهبهانی درست است، اما در جایی که اطلاق موافق با عقل

است كما في ما نحن فيه، اینجا دیگر این اطلاق و تقييد معنا ندارد. عرض کردم ایشان یک «بل» دارد و نکته دقیقتری است که عرض خواهم کرد.[4]

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . الفقيه 1- 568- 1573؛ الكافي 3- 453- 13؛ التهذيب 2- 11- 25؛ وسائل الشيعة؛ ج4، ص: 79، ح 4561- 4.

[2] . الكافي 3- 451- 4؛ التهذيب 2- 12- 26؛ علل الشرائع- 362- 2 من الباب 82؛ وسائل الشيعة؛ ج4، ص: 78، ح 4558- 1.

[3] . «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يَنْسَى مَا عَلَيْهِ مِنَ النَّافِلَةِ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَقْضِيَ (كَيْفَ يَقْضِي) قَالَ يَقْضِي حَتَّى يَرَى أَنَّهُ قَدْ زَادَ عَلَى مَا عَلَيْهِ وَ أَمَّ». قرب الإسناد (ط - الحديث)، ص: 193، ح 730؛ مسائل علي بن جعفر و مستدرکاتها، ص: 249، ح 591؛ وسائل الشيعة؛ ج4، ص: 79، ح 4560- 3.

[4] . «إذ ليس في أخبار الباب كما اعترف به غير واحد من الأصحاب ما يشهد له و لو بإطلاقه فضلا عن النص عليه عدا ما قيل من صحيح عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «قلت له: أخبرني عن رجل عليه من صلاة النوافل ما لا يدري ما هو من كثرتها كيف يصنع؟ قال: فليصلي حتى لا يدري كم صلى من كثرتها، فيكون قد قضى بقدر ما علمه من ذلك». و هو مع أنه في النوافل التي لا يقاس عليها حكم الفرائض، لأنها أشد منها، نعم لو كنا نقول باقتضاء القاعدة الاقتصار في مثل الصور المفروضة على ما تيقن فواته خاصة أمكن حينئذ استفادة وجوب الزائد على ذلك حتى يصل إلى الظن من حكم النافلة بطريق الأولى، مع أنه منعه في المدارك أيضا و إن كان في منعه نظر، خصوصا بعد اشتغال الجواب على ما هو كالتعليل العام لذلك و الفريضة، و وارد فيمن لا يتمكن من العلم، و لا دلالة فيه على الاكتفاء بالظن، بل كان الأولى إبداله بـ خبر مرازم «2» «ان إسماعيل بن جابر سأل الصادق (عليه السلام) عن النوافل الفائتة التي لا يمكن إحصاؤها فقال: توخ» معارض بـ قوي علي بن جعفر المروي عن قرب الاسناد عن أخيه موسى (عليه السلام) «سألته عن الرجل ينسى ما عليه من النافلة و هو يريد أن يقضي كيف يقضي؟ قال: يقضي حتى يرى أنه قد زاد على ما عليه و أمَّ» الذي دعوى أولوية الفريضة منه بذلك أوضح، و نحو ذلك مما ستسمعه فيما يأتي عن قريب إن شاء الله- يؤدي إلى حمل عبارات الأصحاب على الفرد النادر جدا ضرورة غلبة معرفته عدا يقطع بدخول الواجب فيه يتمكن من فعله من غير عسر و لو في الأزمان المتطاولة، لكثرة دورانه بين الأعداد الحاصرة كالعشرة و العشرين و الأنقص و الأزيد، خصوصا بعد إيجاب القضاء عليه إلى غلبة الظن بالوفاء، فان مرتبة العلم بعدها تحصل بأقل قليل، بل قد يمنع تحقق العسر و الحرج في هذه التتمة أصلا، على أن عادة الأصحاب إطلاق الحكم المقيد بعدم التمكن أو العسر أو الحرج اتكالا على ما علم من العقل و النقل من سقوط التكاليف عندهما لا الإطلاق الموافق لمقتضاهما مع إرادتهم خروج صورة التمكن التي لا عسر و حرج فيها منه من غير إشارة في كثير من كلماتهم إليها، بل قضية تنزيل إطلاقهم الاكتفاء بالظن على ما سمعته من حال العسر و الحرج في تحصيل العلم بسقوط القضاء بالمرة لا وجوبه إلى أن يحصل الظن، إذ لا مدرك للسقوط حال العسر إلا كونه حينئذ كالمشتبه بغير المحصور الذي يسقط فيه خطاب المقدمة أصلا حتى الميسور منه أيضا، كما هو واضح.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج13، ص: 126 - 127.